



گرانسنگ، درباره ساختن انسان جامعه و جامعه انسان، از امام بزرگ انسان و انسانیت، امام علی بن ابیطالب «ع»:

مَنْ طَلَبَ الْعَقْلَ الْمُتَعَارِفَ، فَلْيَعْرِفْ صُورَةَ الْأَصُولِ وَ الْفُضُولِ، فَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ يَطْلُبُونَ الْفُضُولَ، وَ يَضَعُونَ الْأَصُولَ. فَمَنْ أَحْرَزَ الْأَصْلَ، اِكْتَفَى بِهِ عَنِ الْفُضْلِ.

هر کسی بخواهد خردمندانه کار کند باید مسائل اصلی را از غیر اصلی باز شناسد و تمیز دهد. بسیاری از مردم [بر خلاف میزان عقل و تجربه] به دنبال مسائل غیر اصلی می‌روند و مسائل اصلی را زیر پا می‌گذارند؛ در صورتی که هر کس مسائل اصلی را حل کرد، مسائل غیر اصلی را نیز حل کرده است.

در این تعالیم بزرگی بنگرید، و برای مظلومیت آنها دریغ خورید. چگونه آنچه را باید بگویند گفته‌اند، و چگونه به آنها عمل نشده است و عمل نمی‌شود. در یک انقلاب، در یک نظام سیاسی، و در یک نظام تربیتی همواره باید مسائل اصلی انسان آن انقلاب و آن سیاست و آن تربیت مطرح باشد و برای آن مسائل پاسخ تهیه شود. رها کردن آن مسائل و تاکید پیاپی، بصورت‌های گوناگون، بر مسائل غیر اصلی چه حاصلی تواند داشت، جز

[ از خوانندگان این نوشته تقاضا می‌شود، در خواندن هر بخش آن، بخشهای پیشین را در نظر آورند، و اگر لازم باشد مرور کنند، تا رشته سخن از هم نگسلد، و کلیت اهداف قرآنی و علوی و انقلابی نویسنده بخوبی تجسم یابد، و بصورتی شایسته و خداپسند جهت بخشد. ]

... به اهمیت بازشناسی مسائل اصلی و غیر اصلی، در یک انقلاب، اشاره کردیم. یکی از آفات انقلاب، پس از پیروزی، همین امر است، یعنی «غفلت» یا «تغافل» از مسائل اصلی و پرداختن به مسائل غیر اصلی و فرعی. این چگونگی گاه از نداشتن اندیشه انقلابی مایه می‌گیرد گرچه شخص در کسوت انقلابی جلوه کند؛ و گاه از عواطف خام دینی و اجتماعی نشأت می‌یابد، چنانکه در برخی از متدینین - چه عالم و چه عوام - دیده می‌شود، و باعث می‌گردد تا مسائل اصلی تحت الشعاع قرار گیرد، و حرکتها از محتوایی غنی و سازنده تهی گردد، و مکتب از اصالت و رزانت خود بیفتد. در اینجا چه از این بهتر که استناد کنیم به سخنی بزرگ و

سست شدن پایه های انقلاب و سیاست و تربیت . چنانکه - از سوی دیگر - پاسخ دادن به مسائل اصلی ، خودبخود ، مسائل غیر اصلی را حل می کند . چون حل مسائل غیر اصلی فرع بر حل مسائل اصلی است . اگر اصل حل شد فرع نیز حل می شود . و اگر اصل حل نشده باقی ماند ، محال است که فرع حل شود . و این امری است که - چنانکه در سخن امام علی بن ابیطالب «ع» نیز آمده است - بر هر خردمندی که خرد خود را بکار اندازد روشن است . و برای همین حقیقت عالی ، می بینیم ، که پیامبران الهی ، پس از دعوت به «توحید» ، دعوت به «عدل» کرده اند و به سالمسازی روابط اقتصادی فرا خوانده اند ، تا ظلم بر طرف گردد و عدالت استقرار یابد . چون یکی از اصلی ترین مبادی حضور حیات طیبه و زندگی سالم در یک اجتماع ، حضور عدالت است در میان مردم آن اجتماع .

بنابراین ، از جمله مسائل اصلی و اوکی و عمده ، اقامه عدل است . و زنده شدن احکام دینی و عمل به آنها ، فرع اقامه عدل است . و هیچ فرعی بدون تحقق اصل ، تحقق نخواهد یافت ، مگر به شکلی غیر عمیق و ناپایدار و گسسته ... و تا به حقایقی که انبیا و اوصیا - علیهم السلام - گفته اند گردن ننهیم و عمل نکنیم ، روزگار ما همین است و روزگار مردم ما نیز همین ...

آنان که «تقدیم الفروع» و «تضییع الاصول» کنند ، بییقین موفق نخواهند بود ، و در ساختن جامعه نمودی نخواهند کرد . و اگر به نام «ارزشها» سخن بگویند ، ارزشها را نیز مخدوش خواهند ساخت - چه بخواهند و چه نخواهند . و این فاجعه هنگامی سنگین تر می گردد ، که از سویی توده ها خود ، از ارزشها اطلاعی نداشته باشند و متون و منابع را نخوانده باشند ؛ و از سویی فرصت پرستان در کارها دخالت کنند ؛ و از سوی سوم مرتجعان قدرت را در دست داشته باشند ؛ و از سوی چهارم ، عوامل نفوذی بسیار ماهر دشمنان - همه جا - جا خوش کرده باشند ؛ و از سوی پنجم ، بیدارگران را توانهای لازم مسلوب باشد .

این که عرض کردم ، برای توده ها و کسانی که از ارزشهای اسلامی و ملاکهای قرآنی اطلاعی نداشته باشند ، فاجعه سنگین تر است ، موضوعی بسیار مهم است ، موضوعی است که ائمه طاهرين «ع» نیز اهمیت آن را یادآوری فرموده اند ؛ شیخ نعمانی ، در کتاب «الغیبه» ، از امام جعفر صادق «ع» روایت

کرده است که فرمود :

مَنْ دَخَلَ فِي هَذَا الدِّينِ بِالرَّجَالِ ، أَخْرَجَهُ مِنْهُ الرَّجَالُ كَمَا  
أَدْخَلُوهُ ؛ وَمَنْ دَخَلَ فِيهِ بِالْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، زَالَتْ الْجِبَالُ قَبْلَ أَنْ  
يَزُولَ (۱) .

- کسی که تحت تاثیر شخصیتها وارد دین اسلام شود (و بدان  
علاقه مند گردد) ، ممکن است تحت تاثیر شخصیتهایی دیگر  
(یا با دیدن عملکردها و برخوردهای همان شخصیتهای  
نخست) ، از دین خارج شود (و از آن دلسرد گردد - چون  
شناختی از خود دین ندارد و ارزشهای اصلی دین را  
نمی شناسد) ، لیکن کسی که به دلیل کتاب و سنت (و از  
روی اطلاع از محتوای قرآن و حدیث و شناخت آنها) وارد  
دین شود ، اگر کوهها از جای خود بلغزند او نخواهد لغزید  
(و در دینداری و حفظ دین خود از کوه محکم تر و استوارتر  
خواهد بود) .

اینکه اینجانب ، در نوشته های سالهای اخیر خود ،  
می کوشم تا صریحتر حقایق دینی را عرضه کنم ، و ارزشهای  
ثابت در کتاب و سنت (قرآن و حدیث) را در پیشدیدهها نهم ،  
برای عمل به اینگونه احادیث و تعالیم است ، احادیث و تعالیمی  
که حقیقتهایی را مطرح ساخته و تعلیم داده است که مایه ، توجه  
و تنبه است ، و سرمایه حفظ دین و ایمان در توده ها و نسلها و  
جامعه هاست . باید ارزشها شناسانده شود ، و همانها ملاک  
باشد ، تا خللی که در عملکردها و برخوردها پدید می آید ، و  
ضعفهایی که در تشخیصها مشاهده می گردد ، موجب  
سرخوردگی از اصل ایمان و ترك عمل به احکام نگردد . به  
عبارت دیگر ، اینگونه احادیث می خواهند حساب اشخاص را از  
حساب اسلام جدا کنند ، تا اگر چیزهایی نامنتظر واقع گشت -  
از باب قصور یا تقصیر - به اشخاص منسوب شود نه به اسلام .

۱ . «بحار الانوار» ج ۲ ، ص ۱۰۵ .

از کسان، به آن صورت که باید باشد نیست.

طلبه جوان پرشور، که از مایه‌های آگاهی نیز بهره‌مند باشد، بناچار در مسائل دخالت می‌کند، و در حرکتها حضور می‌یابد، و بطبع، کارش به موضع داشتن و موضع‌گیری می‌کشد. انسان آگاه و متعهد نمی‌تواند موضع نداشته باشد، و اعلام موضع نکند. بيموضعی بيمحضوری است. و بيمحضوری به منزله مرگ اجتماعی است. در اینجا مناسب است که از ذکر حدیثی بسیار گرانبار و سازنده نگذریم. این حدیث عظیم و تعلیم‌قویم، از حضرت امام موسی بن جعفر «ع» رسیده است، و شیخ ثقة جلیل، حسن بن شعبه حرّانی، آن را در کتاب معتبر «تحف العقول» روایت کرده است:

ابْلِغْ خَيْرًا وَقُلْ خَيْرًا، وَلَا تَكُنْ إِمْعَةً، قُلْتُ: وَمَا الإِمْعَةُ؟ قَالَ: لَا تَقُلْ: إِنَّا مَعَ النَّاسِ، وَأَنَا كَوَاحِدٍ مِنَ النَّاسِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ - عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّمَا هُمَا نَجْدَانِ: نَجْدُ خَيْرٍ وَنَجْدُ شَرٍّ، فَلَا يَكُنْ نَجْدَ الشَّرِّ أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنْ نَجْدِ الْخَيْرِ.

- همواره خیر و فضیلت را تبلیغ کن و از خیر و فضیلت سخن بگویی، و هرگز ائمه مباش! (راوی حدیث می‌گوید: پرسیدیم: ائمه چیست؟ فرمود: نگو، من با مردم، منهم یکی از مردم. پیامبر خدا «ص» فرمود: «ای مردم! دو راه روشن بیشتر وجود ندارد: راه روشن خیر و نیکی و راه روشن شر و بدی. و هرگز مباد که راه شر را دوست‌تر بدارید و راه خیر را واگذارید».

می‌نگرید که در این تعلیم سترگ چگونه تأکید شده است بر «اتخاذ موضع»، یعنی اینکه انسان نمی‌تواند در جریانها - چه درست و چه نادرست - غرق شود، و بگوید منهم مثل دیگران، هر کار دیگران کردند منهم می‌کنم. نه، ممکن است دیگران در مواردی - اشتباه کنند، یا جمعی و جماعتی راه خیر و فضیلت را نشاسند، یا نپیمایند، تو خود باید صاحب درك و تشخیص باشی، و راه خیر و فضیلت را برگزینی، و به تکلیف عمل کنی، و استوار باشی، و موضع‌گیری، و به تعبیر امام صادق «ع»، اگر کوهها متزلزل شوند، تو متزلزل نشوی، و راه خیر و حق را یکدنده پیمایی، اگر چه مخالفان مخالف باشند، و معاندان مزاحم.

تأکید حدیث مذکور بر «موضع داشتن» است و همراه باد نبودن، و از سقوطها و انحطاطها و شرها و ارتجاعها بسختی

و حق هم همین است. و چه کسی مدعی است که روش و جهت‌گیری جز این - که امام صادق «ع» مطرح فرموده است و در احادیث دیگر نیز آمده است - درست است؟ هیچ خردمند دینداری جز این نمی‌گوید، مگر اغراضی دیگر در کار باشد، و دین مصرف دنیا طلبی گردد.

و یکی از مسائل بسیار مهم که در ارزشهای اسلامی و در کتاب و سنت بر آن تأکید شده است، مقدم داشتن مسائل اصلی است بر مسائل غیر اصلی.

و این چگونگیها همه - چنانکه روشن است - باز می‌گردد به آگاهی و عدم آگاهی. آگاهی است که مسائل اصلی را از غیر اصلی تمیز می‌دهد و جدا می‌کند، و اهمیت پرداختن به مسائل اصلی را برای ما روشن می‌سازد، و پوشالی بودن و بی نتیجه ماندن پرداختن به مسائل غیر اصلی - پیش از پرداختن به مسائل اصلی - را بر ما معلوم می‌دارد.

اینجانب از روزگاری بسیار پیش، از روند تجربه‌های اجتماعی و اقدامی و تربیتی، و شناخت انسان معاصر و احساس او، به این تکلیف مهم - بلکه اهم - توجه یافتیم، و با لمس نتایج تجربه‌های گوناگون جامعه، بر اهمیت آن بیشتر واقف گشتم، و پیوسته این موضوع بسیار خطیر را، در نوشته‌های خویش دنبال کردم، یعنی ضرورت آگاه بودن و آگاه شدن، برای کسی که به گونه‌ای بخواهد به مسائل انسانی بپردازد، بویژه مریبان اخلاق، و عالمان دین، و مبلغان اسلام.

در این بخش از نامه (بمناسبت گفتگو درباره «آگاهی»، و هم به این دلیل که این نامه برای عرضه تجربه‌ها نوشته می‌شود) در خور دیدم تجربه‌ای مهم را برای طلاب جوان مطرح کنم. با اینهمه تأکید که بر اهمیت آگاهی و لزوم آن می‌شود، نباید از نظر دور داشت که برای «آگاهی» آفاتی نیز وجود دارد، بویژه برای طلبه جوان پرشور. و این چگونگی از آنجا مایه می‌گیرد که آن «آگاهی» و آن «صداقت» و آن «تقوی» و آن «تعهد» - در برخی

پرهیز کردن و دوری گزیدن و گریختن. و تعبیر «نجد» بسیار آموزنده است، زیرا که نجد در عربی به معنای راه روشنی است که در بلندی قرار دارد، و همه کس آن را تشخیص می دهد. و این تعبیر می فهماند که همواره «راه خیر» و «راه شر» روشن است، اگر انسان خود را گول نزند. و اگر بفرص کسی ندانست می تواند با تلاشی اندک بیاید و تشخیص دهد. پس انسان معتقد و متعهد باید در جریانهای دینی و اجتماعی دارای موضع باشد و موضع خویش را اعلام کند. اگر حرکت جامعه حرکتی درست و سالم است و در جهت خیر قرار دارد، و جامعه، «نجد خیر» را می پیماید، با آن هماهنگی کند، و اگر چنین نیست، خود به «نجد خیر» بگراید و موضع خویش را اعلام دارد، و نفاق پیشه نسازد. و اگر برخی امور درست و برخی نادرست است، نادرستها را یادآوری کند. و روشن است که «اعلام موضع»، برای طلاب جوان، در محیطهای طلبگی و دینی، تنها از راه ترویج و هواداری بزرگان ممکن و عملی است، به این معنی که عالم یا مرجعی، درباره امری اقدام می کند، و طلبه جوان آگاه در می یابد که این اقدام بجا و این حرکت سازنده است، از این رو احساس تکلیف می کند، و بدان می پیوندد و در ترویج آن می کوشد.

و درست در همینجا تجربه هایی وجود دارد که باید یک طلبه جوان آنها را بداند، و گرنه آثار سوئی در پی خواهد داشت جبران ناپذیری؛ چرا؟ برای اینکه طلبه جوان به اندازه کافی تجربه نیندوخته است، و از اشخاص و افکار و عقاید و اغراض و دسته بندیها و جریانها شناخت درستی ندارد، و از حاصل اقدامها و آینده حوادث چندان با خبر نیست، و زیر و بم حرکتهای اجتماعی را نمی تواند چنانکه باید- از آغاز- تمیز دهد. و با وجود این، به دلیل شور و نشاط دینی و تکلیف شرعی و روحیه انقلابی و امثال آن، وارد معرکه می شود، و سر از پا نشناخته به اقدام و کوشش می پردازد، و چه بسیار اوقات عزیز و بازیافتنی را در این راه می نهد؛ و در اینجا است که به آستانه خطری بزرگ نزدیک می شود، زیرا کافی است که روند حوادث- در ابعاد مختلف- به گونه ای شکل پذیرد، که به یک متعهد آرمانگرا و شورگستر و مخلص، صدمه های روحی جبران ناپذیری وارد آورد.

- طلبه جوان آگاه، به اسلام می اندیشد و به تکلیف دینی خود فکر می کند ...

- آرمانهای دینی را در حرکت و شعاری مجسم می بیند و به ترویج آن می پردازد ...

- در هنگامه پرشور امیدها و اقدامها، از اطرافیان، رندان زرنگ، فرصت شناسان مترصد، و ... غفلت می کند ...

- به حالت متفاوت «محدود بودن قدرت» و «مبسوط بودن آن»، و آثار متفاوتی که ممکن است هر یک از این دو حالت داشته باشد (در ابراز اعتقادات و چگونگی اقدامها) توجهی ندارد ...

- مشکل وسعت دامنه کار و دخالت اشخاص گوناگون را نیز از نظر دور می دارد (و فقط خداست که بندگان را می شناسد).

اینها و اموری از قبیل آنچه گفته شد، موجب می شود که طلبه جوان و پرشور ما، به هنگام خلاف آمد اوضاع و احوال، چنان دچار سرخوردگی بشود که هیچ سم مهلکی به پای آن نرسد. و اینها واقعیات تلخ تجربه های اقدامی و اجتماعی است که باید انسان- از پیش- در برابر آنها مجهز باشد.

انسان- اغلب اوقات- در هنگامه های پر شور شعارها و اقدامها- که خود نیز به آنها می پیوندد- از مسائلی غفلت می کند، و با خود نمی اندیشد که از کجا و به چه دلیل کارها همواره و در همه مراحل، و از جانب همه، بر همان منوال دینی و مترقی و سالم پیش برود؟ و از کجا همه کسانی که سپس کارها به آنان سپرده خواهد گشت، از درک دین، و رعایت تقوی، و داشتن آگاهی و تعهد، و نفس کشی، و ارزشگرایی، و انساندوستی، و شرف و تواضع، و افتادگی و آدمیت، و انصاف و حق شناسی، و سلامت هدف و پاکی اقدام، مایه هایی کافی داشته باشند؟ و از کجا، همه، از انحطاط شعوری و ارتجاع فکری دوری گزینند، و از دنیا خواهی و مردم فراموشی پرهیز کنند، و خود و فرزندان و خانواده هایشان، اهل رعایت و تعهد باشند، و از تمایل به نفسانیات و تجملات و ...

در قلب خویش پدید آورند، و روی دل متوجه خدای متعال سازند، و در هر اقدامی و تلاشی و جانبداری و ترویجی و مدح و تکریمی ... تروی و تأمل بسیار کنند، و جوانب را نیک بسنجند، و عواقب را خوب بشناسند، و احتمالات را از نظر دور ندارند، و در هر گام بیشتر از اندازه لازم پیش نروند، و با حفظ اصول و حرمتها از مطلق سازی بپرهیزند، و دستخوش احساسات نگردند (و بدانند که این احساسات که از نهاد خروشان و ایمان جوشان آنان سر چشمه می‌گیرد، و فضیلتی گران ارج است، و برای آنان مقدس است، ممکن است برای کسانی به پیشیزی نیرزد، و وسیله‌ای برای نیل به مقاصد به شمار آید)، تا اینکه بعدها کار هر گونه شد، و در به روی هر پاشنه‌ای چرخید، اقدامگران مخلص و آگاهان مقدم، بیش از اندازه رنج نبرند، و پشیمان نشوند و نبرند، و دست کم از اجر اخروی محروم نمانند. و اگر -فرض- نگرستانند که آرمانها تحقق نیافت، و کوششهای دینی و سیاسی و اجتماعی و فکری آنان به نتایجی که منظور بود نرسید، کسانی به حسرت آخرت دچار نگردند که «إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ».

تا اینجا به مسائلی مهم درباره «آگاهی» اشاره کردیم. اهمیت موضوع، و نپرداختن دیگران به این اصل بسیار مهم، مرا و می‌دارد تا مقداری دیگر در این باره سخن بگویم، و مسائلی را باز یادآوری کنم.

اینجانب قید «آگاه» را در کنار ذکر «عالم دینی» و «روحانی» بارها آورده‌ام. واقع این است که از ذکر این قید و این وصف و تأکید بر آن نمی‌توان گذشت. زیان اقدامها و جهتگیریهای عالمان ناآگاه و بسته ذهنان زمان شناس را همواره دیده‌ایم و می‌بینیم، و صدمات سنگینی که از این جهت به موجودیت اسلام و مسلمانان وارد شده است پیوسته در مد نظر داریم.

حوزه‌های علمی ترکیبی هستند از «میراث» و «رسالت». (تعریف واقعی حوزه این است، حالا واقعیت عینی تا چه اندازه با این تعریف منطبق باشد، امری است جدا)، میراثی بزرگ و رسالتی سترگ ... و روشن است که رسالت بدون میراث اصالت ندارد، و میراث بدون رسالت جاذبه ندارد. و برای فراگیری میراث شناخت لازم است، و برای ادای رسالت آگاهی. و همه مشکل در همینجاست، یعنی دستیابی به این دو امر شناخت و آگاهی، شناخت متعالی و آگاهی سرشار.

ما کسان بسیاری داریم که متصدی ابلاغ دین می‌شوند، به

دست بردارند، و هم و غمشان - حتی الامکان - حیات دین باشد و نجات محرومین؟ ...

چون اینجانب - چنانکه عرض شد - در این نامه می‌خواهم تجربه‌هایی را به عرض طلاب جوان پاکدل متعهد برسانم، به این موضوع - که از جمله تجربیات شخصی اینجانب نیز هست - اشاره‌ای کردم. ابتدا در نظر داشتم موضوع را بتفصیل بیان کنم، و شواهدی بیاورم، لیکن به جهاتی از آن چشم پوشیدم، و به «خیر الکلام» بسنده کردم. و پر واضح است که آدمی مثل این بنده هرگز دعوت به قعود و سکوت نمی‌کند، هرگز، زیرا زندگی اعتقاد است، و اعتقاد یعنی اعلام موضع. و من همواره برای هر روحانی - در هر مرتبه و مقام و با هر اشتغال - این سه وصف و قید را ضروری می‌دانم:

۱- «آگاه»،

۲- «متعهد»،

۳- «درگیر-مجاهد».

روحانی اگر «آگاه» نباشد، جامعه را به انحطاط می‌کشانند؛ اگر «متعهد» نباشد، دین مردم را تباه می‌سازد؛ و اگر درگیر و مقدم و مجاهد نباشد، رسالت را ادا نمی‌کند. و اینها روشن است. این است که من توصیه به ترك اقدام نمی‌کنم، بلکه توصیه من این است که کسانی که در اینگونه اقدامها، یعنی اقدامهای دینباورانه و آرمانخواهانه وارد می‌شوند (بویژه در دوران جوانی و کم‌تجربگی، و غلیان احساسات، و بیخبری از بسیاری چیزها ...)، و با همه از روی حسن ظن ارتباط برقرار می‌کنند، و در مسیرهایی به تلاش و کوشش بر می‌خیزند، و از غلبه امیال بر نفوس غفلت می‌ورزند، و از کنار زرنگها خوشبینانه می‌گذرند، و زیرکی زیرکان را نمی‌بینند، و از روزگار مگاز پند نمی‌آموزند، از همان آغاز کار بکوشند تا جانب هوشیاری و زرنگی را رها نسازند - با حفظ خوشدلی و حسن طوئیت - خام نشوند، و به هر اندازه شده قصد قربت و اخلاص

صورت‌های گوناگون، در حالی که نه واجد شناختند و نه دارای آگاهی. در ظاهر چهره‌هایی برجسته‌اند و بسیاری از طلاب از آنان استفاده‌ی درسی می‌کنند، لیکن به صورت یاد شده، یعنی با فقدان شناخت و آگاهی.

و مسلم است که این چگونگی زیان دارد نه سود، و به جامعه انحطاط می‌دهد نه تعالی. اینکه اینهمه در احادیث تأکید شده است بر «تفقه در دین» برای همین است، تفقه یعنی شناخت جامع و کامل دین. و اینکه تأکید شده است بر «معرفت زمان» نیز برای همین است، معرفت زمان یعنی زمانشناسی و آگاهی و فهم ناموس تطور<sup>(۱)</sup>. نیز در احادیث رسیده است که عالم کسی است که با خود چراغ دارد؛ و آیا این چراغ جز همان شناخت کامل دین (همراه عمل) و آگاهی جامع چیز دیگری می‌تواند باشد؟

در واقع، یک عالم دینی که مربی جامعه است باید از کل ظرفیت عقلی خویش بهره‌مند شده باشد، و همه استعداد عقلانی خود را به فعلیت رسانده باشد، و از هر دو گونه عقل بهره‌مند باشد، تا بتواند به تربیت دیگران بپردازد. در کتاب «مطالب السؤل»، این سخن از امام علی بن ابیطالب «ع» نقل شده است:

العقلُ عقلان: عقلُ الطبع و عقلُ التجربة ...

- دو عقل وجود دارد: عقل طبیعی، و عقلی که از راه تجربه و شناخت به دست می‌آید.

و در نامه معروف به امام حسن «ع» نیز می‌فرماید:

العقلُ حفظُ التجارب.

- خرد آن است که از تجربه‌ها بهره‌گیری.

روشن است که عالمی که در سطح جامعه و انسان اثر می‌گذارد، باید از همه‌گونه تجربه‌ای برخوردار باشد:

- تجربه‌ی ادبی.
- تجربه‌ی فرهنگی.
- تجربه‌ی هنری.
- تجربه‌ی تربیتی.
- تجربه‌ی تبلیغی.
- تجربه‌ی اخلاقی.
- تجربه‌ی اقتصادی.
- تجربه‌ی سیاسی.
- تجربه‌ی اقدامی.

- تجربه‌ی تشکیلاتی و مبارزاتی.

- تجربه‌ی شغلی و حیاتی.

- تجربه‌ی شناختی و اندیشگی ... و ...

و هر که اینگونه‌ها و اینچنینها - یا نزدیک به اینها نباشد، عدمش به ز وجود ...

یکی از فقیهان فاضل و حساس، در این باره، مطالب قابل توجهی ابراز داشته است. وی پس از ذکر «واجب تعبّدی» و «واجب توصلی»، و فرق آن دو، و ذکر «احکام تکلیفی» و «احکام وضعی» و فرق آنها، به تقسیم دیگری در مورد احکام اسلامی اشاره می‌کند و می‌گوید:

قوانین اسلام به دو دسته تقسیم می‌شوند. برخی از قوانین در اسلام به صورت مشخص و معین و اندازه‌بندی شده آمده، و به هیچ قیمتی قابل تغییر و تبدیل نیست. بسیاری از عبادات، مانند نماز که حدودش معلوم است، چنین می‌باشد. اما دسته دوم از قوانین اسلام، که با آن مدعی هستیم فرهنگ اسلام و فقه ما غنی است، و ادعا می‌کنیم که نیازهای جامعه انسانی را می‌توانیم پاسخگو باشیم، و تا کسی به این دسته از قوانین یک برخورد تحقیقی و علمی نکند نمی‌تواند بفهمد ما چه می‌گوییم، او خیال می‌کند وقتی ما می‌گوییم فقه ما، قوانین اسلام، [غنی است]، رساله

۱. مقصود از «تطور»، تطور در جهت کمالی است (تطور تکاملی)، نه مطلق تطور. به سخن دیگر: تطور به معنای لغوی - که اعم است - منظور نیست، بلکه تطور به معنای مواضعه‌ای و اصطلاحی - که اخص است - منظور است، که حرکتی است ارزشی. و البته این مراد از قرینه و زمینه سخن پدیدار است. و همینگونه است «ارتجاع» و «ارتجاعی» و «مرتجع» (که آن را در برابر «انقلابی» بکار برده‌ام). ارتجاع یعنی بیگانگی با درک یاد شده (درک ناموس تطور). از اینرو مفهوم زمان در آن ملحوظ نیست. ممکن است کسی در هزار سال پیش و بیشتر زندگی کرده باشد و مرتجع نباشد، و کسی در این زمان یا زمانهای آینده زندگی کند و مرتجع باشد؛ فافهم.

یک مرتبه سراغ این مجتهد برویم و بگویم: آقا می‌شود دولت بعضی از اجناس را جیره‌بندی کند، و به صاحبان کالاها بگوید شما جنس خود را به من بده، تا ما، در شرایط جنگی توزیع عادلانه کنیم، تا هنگامی که جنگ تمام شود، و آزادی و اختیار به تو در این زمینه باز گردانده شود، لکن او می‌گوید: از رسول الله نقل شده *الْأَنْسُ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ*، و مسلم است که مالک اختیار مال خود را دارد، می‌گوید: نه آقا کوبین و جیره‌بندی حرام است. این فقیه و مجتهد نه تنها به درد جامعه نمی‌خورد، بلکه به درد امام جماعتی یک مسجد هم نمی‌خورد، خودش باید در خانه بنشیند و مسائل را برای خودش بنویسد... (۲)

در اینجا می‌بینیم که این درد بخوبی شناخته شده است، یعنی اینکه عالم و فقیه بر دو گونه است: آگاه و ناآگاه. فقیهی و عالمی داریم مطلع از مسائل و حوادث، که همواره در جریان وقایع و امور بوده است، و از جوانی و دوران طلبگی با آگاهان معاشرت داشته و راه آگاهیهای زمان را بر خود نیسته است، استعداد درک زمان و آگاه شدن از مسائل انسان و زمان را نیز داشته است (برخی این استعداد را ندارند. و یکاش اینگونه کسان وارد طلبگی نشوند، و اگر شدند ملا نشوند، و اگر شدند نه مربی طلاب شوند و نه مقتدای جامعه، که این چگونگی فاجعه‌ای بس بزرگ است). و فقیهی داریم بسته ذهن، ناآگاه از مسائل، کم استعداد، بیخبر از واقعیات زندگی. یقین است که طلاب جوان باید بکوشند که به نوع دوم نزدیک نشوند تا مایه فهم و استعدادشان نسوزد، و خود از نوع نخستین باشند، تا سبب ترویج اسلام و عزت مسلمانان گردند... تا باعث شوند که علاقه‌مندان به اسلام بیشتر شوند، و بیعلاقگی دیگران به علاقه‌مندی مبدل گردد. و اگر کسی ناآگاه و بسته ذهن باشد، همین امر را هم درک نمی‌کند. و چه تعبیر زیبایی که پیشتر نیز نقل کرده‌ام: «وَيْلٌ لِّعَالِمٍ زَادَ عِلْمُهُ عَلَى عَقْلِهِ». وای بر آن عالمی که دانش و معلوماتش بیشتر از عقل و آگاهی و تجربه‌هایش باشد. اینگونه عالمی نه تنها برای خودش «ویل» است، برای جامعه نیز

توضیح المسائل غنی است، یعنی با احکام معین و مشخص شده غنی است. هر چه نگاه می‌کند می‌بیند این احکام نمی‌تواند پاسخگوی نیازهای جامعه باشد، اما ما مدعی هستیم با دسته دوم فقه ما غنی است، همه سؤالهای جامعه را پاسخ می‌گوید. مجلس شورای اسلامی ما، نظام حکومتی ما، امروز با این دسته دوم<sup>(۱)</sup> سروکار دارد، یعنی: قوانینی که به صورت ضابطه و قاعده آمده، که بشر در طول تاریخ با حصول و تطور، در از منته و امکان، بتواند قالب بندی کرده و نیاز اسلامی خود را با آن مرتفع سازد. و این قبیل قوانین فراوان است. به عنوان نمونه، شما به مجازاتهای اسلامی، کتاب دیات در کتابهای فقهی، در رساله‌های فارسی و متون فقهی مراجعه کنید، برخی از گناهان مجازاتش معین شده، که آخرین رقم آن ۱۲ گناه است... امروز دنیای ما با هزاران نوع گناه و خیانت روبرو است... مجازات این گناهان چگونه از اسلام به دست می‌آید؟ دیروز کجا مطرح بوده که ثروت و بیت المال مسلمین را خائنانه دزدیده و فرار کرده‌اند؟...

گوینده سپس به قوانین و مبانی استنباط اینگونه احکام اشاره می‌کند، آنگاه به بیان مسئله بسیاری مهمی می‌پردازد یعنی لزوم آگاهی برای فقیه و مرجع:

من به دوستان و عزیزان سفارش می‌کنم که این روزها... بحث «اجتهاد» در کتاب «ده گفتار» آیت الله شهید مطهری را مطالعه کنند... مسائل را از فقیهی که می‌پرسید باید آشنا به مسائل باشد، مسائل را بدانند. فرض اگر مجتهدی در خانه بنشیند و نه روزنامه بخواند [و نه روزنامه خوانده باشد]، نه رادیو گوش بدهد [و نه رادیو گوش داده باشد]، و نه از مسائل و اخبار حیات انسان معاصر چیزی سرش بشود]، و نه بولتن خبری بخواند، و نمی‌داند بسیج چکار می‌کند، ارتش و سپاه چکار می‌کند، امریکا و شوروی چه می‌کنند،

۱. یعنی: احکام و مسائلی که از محدوده رساله‌های عملیه، و به تعبیر گوینده توضیح المسائل، خارج است، و در این رساله‌ها و امثال آنها نیامده است.

۲. روزنامه «کیهان»، به عین عبارت نقل شد (شماره شنبه، ۱۳ آذر ۱۳۶۱، ص ۱۸).

ویل و مصیبت است. برخی از این مسائل و یادآوریه‌ها را، هر کس از آگاهان و درد آشنایان و خرده‌مندان به اندازه سعه فکری و شناخت زمانی خویش مطرح کرده است. و این ناتوان از سالها پیش، در نوشته‌های خویش، این مسائل را- که اکنون به آنها توجه بیشتری می‌شود- مطرح کرده‌ام.

در پایان این بخش- بمناسبت- مطلبی را که در این باره، در کتاب «بیدارگران اقلیم قبله» نوشته‌ام، برای خوانندگان این نامه نقل می‌کنم:

همیشه برای به دست آوردن اطلاع و آگاهی و شناخت، دو راه وجود دارد: آزمون شخصی و آزمون تاریخی و میراثی. راه نخست همان است که انسان باید با به کار انداختن مشاعر خویش و بازکردن چشم خود، ببیند و بفهمد و ببیندیشد و استنتاج کند، زمان را، جامعه را، مسائل را بشناسد، به مردم آگاه با تجربه با اخلاص نزدیک شود. و در مجموع، همواره راه‌های درک شخصی خود و درک دیگر آگاهان را به روی خود باز دارد. و هنگامی که حقایق اجتماعی و مسائل انسانی را درک کرد بکوشد تا آنها را لمس کند، و اندک‌اندک مسائل را از سطح اندیشه و عقل و ذهن خود، به دل و احساس و عاطفه خود ببرد، تا بدانجا برسد که از درد مردم دردمند شود و از شادمانی مردم شاد گردد، در حال گرسنگی مردم خود احساس گرسنگی کند و در حال سیری مردم سیر باشد. جهل مردم جهل خود او باشد و فقر مردم فقیر خود او، و خواری و ذلت و ظلم بر مردم، خواری و ذلت و ظلم بر خود او؛ این است ایمان اجتماعی.

اماره دوم برای به دست آوردن آگاهی، خواندن آثار و اندیشیدن در احوال و آزمونهای مردمی است که این مسیر را پیموده‌اند و این تکلیف را شناخته‌اند و رسالت آن را به عهده گرفته‌اند. این شناخت دو بخش دارد: یکی آنکه مربوط است به آن مجاهدان پیشین و اندیشه و عمل و موضع آنان، و دیگری آنکه مربوط است به جناحهای مقابل آنان. اهمیت آگاهیهای اجتماعی، به شناخت این هر دو جهت بستگی دارد. تا ما باطن حکومت اموی را نشناسیم و سرنوشتی را که در عهد یزید در انتظار اسلام بود ندانیم، به اهمیت و ارزش قیام

«عاشورا» پی نمی‌بریم. همینطور در دیگر نهضتها و انقلابهای راستین ۱۰ در نهضت‌های جدید دنیای اسلام نیز، در این یک سده و نیم اخیر، امر چنین است. باید حقیقت مسائل ایران دوره ناصری را شناخت، تا اهمیت افکار سید جمال‌الدین و فتوای میرزای شیرازی معلوم گردد. اینکه می‌گویم اهمیت افکار و فتوی، غرضم ذکر شعار نیست، بلکه اهمیت از نظر دین و وظیفه دینی و وجوب عینی و فقهی آن منظور است. این است که بر طلاب جوان واجب است که شناخت زمان و جامعه و مسائل زمان را- در دو جبهه حق و باطل- جزو دروس حتمی و تحقیقی خود قرار دهند، و بروند و هر گونه ممکن است این شناخت را تحصیل کنند، چنانکه بر دیگر طبقات نیز واجب است. تحصیل این شناخت از بسیاری مسائل فقهی که در درسهای خارج مطرح می‌شود و عمری بر سر آنها می‌گذرد واجب‌تر است، مسائلی که یا اصلاً واقع نمی‌شود یا اگر واقع شود بسیار اندک و نادر است. ممکن است مردم نسبت به جناح حق، شناخت‌هایی- جسته و گریخته- داشته باشند، یا طلاب جوان، مسائل این جناح به گوششان خورده باشد، لیکن این اندازه کافی نیست. باید این شناخت را چنان جدی بگیرند و تقویت کنند که از مرحله تحسین نظری در آید و به مرحله بحث و انگیزختن عملی برسد. آنچه مهم است انگیزختن عملی است.

